

جستاری فقهی در مستندات قاعده الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار

فهیمة سادات حسینی^۱

چکیده

امتناع مکلف از اوامر و نواهی الهی چنانچه به سبب عدم قدرت وی باشد، رافع هرگونه تکلیف و عقاب است، اما اگر مکلف با سوء اختیار خویش شرایطی را سبب سازد که به موجب آن ناچار به عدم اتیان از اوامر الهی گردد به سبب قاعده الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار، عمل وی ارادی و نامشروع تلقی می‌شود. بنابراین، آثار حقوقی و کیفری متناسب با آن را به دنبال خواهد داشت. باتوجه به اهمیت قاعده مذکور و کاربرد گسترده آن در فقه اسلامی، بررسی مستندات آن ضرورت دارد. از این رو نوشتار حاضر با هدف تبیین مستندات قاعده مذکور با روش تحلیلی – توصیفی صورت گرفته است. نگارنده پس از جمع‌آوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای و تحلیل آن، بدین نتیجه دست یافت که هر چند بهترین مستند برای قاعده یاد شده، عقل است، اما می‌توان مستندات یا مؤیداتی در قرآن، سنت و اجماع برای این قاعده یافت.

واژگان کلیدی: امتناع، اضطرار، اختیار، مکلف، الامتناع بالاختیار لاینافی

الاختیار.

۱. مقدمه

اختیار و عدم اختیار از مؤلفه‌های مؤثر در تحقق و رفع هرگونه تکلیف و مسئولیت‌های مدنی و شرعی است. قدرت، شرط در اتیان تکلیف است و اگر فعلی مقدور مکلف نباشد به حکم عقل داخل در محدوده حق الطاعه مولی قرار نمی‌گیرد. شرطیت وجود اختیار که از ارکان مقوم مفهوم

۱. دانش پژوه کارشناسی ارشد فقه خانواده از کشور افغانستان، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه‌المصطفی ﷺ العالمیه، قم، ایران.

قدرت است در تمام افعال صادر شده از سوی مکلف اعم از عبادات، معاملات و... وجود دارد و امری مسلم نزد فقهاست. براین اساس اگر عملی از روی اکراه و اجبار از مکلف صادر شود اثری بر آن مترتب نخواهد شد و مسئولیت‌های حاصل از عمل مرتفع می‌شود، اما اگر شخص با سوء اختیار، خود را در شرایطی قرار دهد که قدرت اتیان او امر یا ترک نواهی خداوند را از دست دهد این عدم قدرت سبب سلب مسئولیت وی نخواهد شد. بنابراین، بدین نکته می‌توان پی برد که بررسی و تبیین مسئله سلب ارادی اختیار از مسائل مهم و مؤثر در مباحث تحقق تکلیف و رفع آن است. راه‌حلی که فقه اسلامی در مورد مسئله سلب ارادی اختیار، ارائه داده است قاعده الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار است. این قاعده از جمله قواعد عقلی مسلم بوده که در علوم مختلفی مانند علم کلام، علم اصول و علم فقه جریان دارد. برای جریان این قاعده در ابواب مختلف فقهی قبل از بررسی کارکردهای آن باید مستندات قاعده بررسی و تبیین شود. براین اساس نوشتار پیش‌رو با هدف تبیین مستندات قاعده الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار با روش توصیفی - تحلیلی نوشته شده است و بعد از جمع‌آوری اطلاعات به روش کتابخانه‌ای، نتایج ذیل به دست آمد:

- محتوای کلی قاعده در آیات قرآن کریم مورد تأیید بوده که جریان آن سبب تضییق قواعدی چون اضطرار می‌شود.

- وجود روایاتی که به صورت غیر صریح بدین امر پرداخته‌اند.

- اجماع بدین قاعده اذعان دارد که گویا این اجماع ناشی از دلیل عقلی است.

عقل به صورت مستقل حکم می‌کند که عدم قدرت در اتیان تکلیف اگر به سبب سوء اختیار باشد رافع تکلیف نمی‌شود.

۲. مفهوم‌شناسی

۲-۱. قاعده فقهی

قاعده فقهی عبارت است از کبرای کلی که از طریق ادله شرعی ثابت شده و بر مصادیق خود به گونه انطباق کلی طبیعی بر افراد خود منطبق می‌شود. (جمعی از مؤلفان، بی تا، ۱۶۸/۷) این دستورات کلی

فقهی در ابواب مختلف فقه جریان دارد (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱، ۲۳/۱) و اعم از حکم واقعی مانند قاعده لاضرر و لاجرح یا حکم ظاهری یعنی، قاعده تجاوز و فراغ است (شهابی، ۱۳۳۲، ۶/۱).

۲-۲. امتناع

ریشه این واژه، مَنَعَ و معنای مصدری آن، حائل شدن بین شخص و نفوذ اراده اش است. (فراهیدی، ۱۴۱۰، ۱۶۳/۲) در واژه منع، دو طرف وجود دارد: یکسو خواهان و یکسو خواسته که میان این دو حائلی وجود دارد که مانع از الحاق این دو به یکدیگر می شود (حسینی، ۱۴۱۴، ۴۶۳/۱۱). بنابراین، مقصود عرب زبان از عبارت «مَنَعَهُ يَمْنَعُهُ مَنَعًا وَمَنَعَهُ فَاَمْتَنَعَ مِنْهُ» این است که: «او را از چیزی منع کرد (میان فرد و تحقق اراده اش در مورد وصول شیئی حائل ایجاد کرد)»، پس وی از آن شیء امتناع کرد (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۳۴۳/۸). باین بیان روشن می شود که وقتی این ریشه در باب افتعال قرار می گیرد قائل درصدد بیان اینکه مانع چه کسی است و یا چگونه ایجاد شده است، نیست بلکه فقط خواهان آن است که نتیجه تحقق حائل میان شخص و خواسته اش را که همان عدم قدرت در اتیان مرادش است (حمیری، ۱۴۲۰، ۶۳۹۳/۹) بیان کند.

۲-۳. اختیار

خَيْرٌ که ریشه واژه اختیار و در اصل به معنای عطف و میل طبع به سوی چیزی است. مشتقات این واژه با حفظ این معنا، معانی خاص به خود را گرفته اند. برای مثال لغت شناسان واژه خیر را خلاف شر معنا کرده اند (حمیری، ۱۴۲۰، ۱۹۶۳/۳)؛ زیرا طبع هر فردی به سوی آن متمایل است (ابن زکریا، ۱۴۰۴، ۲۳۲/۲). از این رو هرچند لغت شناسان برای اختیار معانی مانند اصطفاء (جوهری، ۱۴۱۰، ۶۵۲/۲)؛ سعدی، ۱۴۰۸، ص ۱۲۵) و ایثار و تفضیل يك شیء بر شیء دیگر را بیان کرده اند (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶، ۳۱۱/۱)، اما باتوجه به نکته یاد شده می توان گفت اختیار، مصدر باب افتعال به معنای تمایل علاقه به سوی شیء و بالطبع تمایل اراده به سوی آن شیء و صدور فعل براساس این حالت در انسان است که به چنین فاعلی، فاعل مختار در مقابل فاعل مکره یا فاعل مجبور

گویند. چنین فاعلی نسبت به صدور و عدم صدور فعل حالت سوپیه دارد که با اختیار خود یکی از دو سو را برمی‌گزیند.

۲-۴. اراده

در فقه از اراده تعریف دقیقی ارائه نشده است، اما این لفظ در معانی مختلفی مانند اختیار، مشییت، قصد معنا، رضایت و طیب نفس، نیت و داعی بر صدور یا عدم صدور فعل و... استعمال شده است. (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۳، ۸/۳۴۰) در حالی که میان لفظ مذکور و معانی یاد شده تفاوت‌هایی وجود دارد که بر این اساس نمی‌توان معنای اراده را مساوی با معنای این واژگان دانست. برای تبیین بحث، برخی از موارد در ذیل بیان می‌شود:

تفاوت اراده و اختیار: رابطه این دو واژه عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی در معنای اختیار، معنای اراده نهفته است و عکس این قضیه همیشه صحیح نیست؛ زیرا چه بسا فرد به دلیل اضطرار یا اکراه، اراده شیء را کند و با فرض استقرار اضطرار یا اکراه، اختیار متنفی است. (العسکری، ۱۴۱۲، ۲۸/۱)

تفاوت اراده و مشییت: اراده اخص از مشییت است؛ زیرا مشییت ابتدای عزم است و چه بسا آدمی شیء را بخواهد، اما به دلیل مانع عقلی یا شرعی آن را اراده نکند. (العسکری، ۱۴۱۲، ص ۳۵)

تفاوت اراده و قصد معنا: قصد معنا، اراده لحاظ کلام در معنای حقیقی یا مجازی است. بنابراین، از جنس قول است، ولی اراده در تمام افعال آدمی اعم از اقوال و غیر آن جاری است. (العسکری، ۱۴۱۲، ص ۳۵)

تفاوت اراده و رضایت: اراده حالتی است که قبل از صدور متعلق خود وجود دارد و حین صدور یا بعد از آن متعلق، انسان نسبت به آن متعلق حالت رضایت را دارد. (العسکری، ۱۴۱۲، ص ۳۴)

تفاوت اراده و نیت: نیت هم بر فعل و هم بر داعی و غایت آن اطلاق می‌شود و بدین دلیل با اراده متفاوت است. (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶، ۸/۳۴۳)

در عرصه حقوق اسلامی، اراده به دو صورت نمایان‌گر می‌شود: یکی، اراده باطنی (واقعی یا حقیقی): ناظر به تمام فعل و انفعالات شخص نسبت به امر خارجی است؛ و دیگری، اراده انشایی (خارجی یا اعلامی): اعلام امر درونی در عالم خارج به‌عنوان حقیقت خارجی. (قنبری، ۱۳۷۲، ص ۵۶) در فقه امامیه با توجه به حاکمیت قاعده فقهی العقود تابعه للقصد (محقق ثانی، ۱۴۱۴، ۲۵۱/۸) و اعتبار نیت (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ۵۱۰/۱؛ ابن براج، ۱۴۰۶، ۳۰۳/۲) و همچنین بعضی از فروع در باب اقرار، نظریه اراده باطنی قوی‌تر به نظر می‌رسد (نجفی، ۱۴۰۴، ۳۷/۳۱). با این حال بعضی از نویسندگان با تذکر این نکته که بحث از اراده ظاهری و باطنی مربوط به عالم اثبات است و نه عالم ثبوت، نظریه اراده ظاهری را ترجیح داده‌اند (قنوتی، محقق داماد، وحدتی شبیری و عبدی پور فرد، ۱۳۷۹، ۲۶۱/۱). نظر ارجح در این مورد، مبنای نخست است؛ زیرا اراده ظاهری، اعتبار خود را از اراده باطنی می‌گیرد و تا زمانی ارزش دارد که این ارتباط و پیوند برقرار باشد و تا پیش از انعقاد عقد، هرگاه این ارتباط و پیوند قطع شد اراده ظاهری نیز ارزش خود را از دست می‌دهد. بنابراین، این امر نشان‌گر آن است که سازنده اصلی عمل حقوقی، اراده (قصد و رضا) درونی است و اعتبار و ارزش اراده ظاهری به دلیل کشف از اراده باطنی است.

۲-۵. اکراه

اکراه از ماده کره و اصل این ریشه به معنای امری خلاف رضایت و محبت است. (ابن زکریا، ۱۴۰۴، ۱۷۲/۵) لفظ اکراه که از باب افعال و از مصادر متعدی است به معنای واداشتن شخصی به انجام کاری است که برای وی ناخوشایند است. البته این اجبار و واداشتن باید مقرون به قهر و جبر باشد (محقق داماد، ۱۴۰۶، ۹۲/۴). این کلمه از دسته کلماتی است که معنای لغوی آن با مفهوم اصطلاحی‌اش چندان تفاوتی ندارد. صرف نظر از قیود، شرایط و اوصافی که فقها برای اکراه و تحقق آن برشمرده‌اند، معنای اصطلاحی این کلمه نزد فقها همان معنا و مفهوم مورد نظر اهل لغت است (محقق داماد، ۱۴۰۶، ۹۳/۴). شرایط تحقق اکراه عبارت است از: شخص مکره قادر بر اعمال تهدیدی که داده است، باشد؛ شخص مکره ظن قوی داشته باشد که شخص مکره تهدید خویش

را در صورت نافرمانی اجرا می‌کند؛ تهدید، ضرر جدی به مکره یا اقارب وی مانند پدر، فرزندش و... به حساب آید (شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ۵۱/۵)؛ مکره، قدرت دفع تهدیدات را نداشته باشد (محقق داماد، بی تا، ص ۴۰۱)؛ تهدید مشروع نباشد. حال اگر این شرایط محقق گردد، عقاب به سبب اکراه مرتفع می‌شود؛ زیرا این امر، قدر متیقن از مفاد ادله قاعده اکراه است (سیفی مازندرانی، ۱۴۲۵، ۱۶۵/۳) و حتی برخی بر این مسئله ادعای اجماع کرده‌اند (مراغی، ۱۴۱۷، ۷۰۴/۲). اختلاف آرای فقها در این است که آیا به موجب این قاعده، آثار وضعی مانند صحت، بطلان، مانعیت، شرطیت، ملکیت، زوجیت، نقل، انتقال و... رفع می‌شود یا نه. قول مشهور در این خصوص، عدم نفوذ معاملات مکره است (سیفی مازندرانی، ۱۴۲۵، ۱۶۴/۳).

۲-۶. اجبار

ریشه این واژه به معنای بیان امری از جنس عظمت، علو و استقامت است (ابن زکریا، ۱۴۰۴، ۵۰۱/۱) که درصدد اصلاح امور با قدرت و قوت است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۱۸۳). این ریشه وقتی به باب افعال می‌رود به معنای آن است که وجودی، وجود دیگر را بر امری وادار کند به گونه‌ای که اختیار وی سلب شود. بنابراین، برخی اختیار را به معنای عدم اجبار دانسته‌اند (سبزواری، ۱۴۱۳، ۱۱/۲۶). به همین دلیل به گروهی از مسلمانان که اعتقاد به مسلوب‌الاختیار بودن انسان دارند و تمام افعال صادر شده از وی را منسوب به خداوند می‌دانند، مجبره گویند (مشکینی، بی تا، ص ۴۷۲). در اصطلاح شرع نیز همین معنا جریان دارد (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۳، ۱۳۴/۵). در واقع، اجبار وقتی محقق می‌شود که کسی از طرف دیگری وادار به انجام فعل زیانبار شود و اجبار در اثر تهدیدی انجام گیرد که عادتاً قابل تحمل نباشد؛ زیرا تنها در این صورت است که می‌توان گفت مکره، کاری برخلاف متعارف انجام نداده و مرتکب تقصیر نشده است (طاهری، ۱۴۱۸، ۳۶۶/۲). پس حقیقت اجبار، سلب قدرت، اختیار و قصد انجام فعل است (سیفی مازندرانی، ۱۴۲۵، ۱۶۱/۳). از این رو اگر درجه تأثیر اجبارکننده چنان باشد که بتوان وی را از سبب قوی‌تر برشمرد، شخص مباشر در چنین صورتی مسئولیتی نخواهد داشت؛ زیرا تهدید یا اکراه مادی در

حکم قوه قاهره است و رابطه علیت بین فعل مباشر و ورود ضرر را قطع می‌کند (نجفی، ۱۴۰۴، ۵۷/۳۷). بنابراین، هیچ عقوبت دنیوی یا اخروی بر فعل شخص مجبور مترتب نمی‌گردد (مکارم شیرازی، ۱۴۱۸، ص ۴۰).

۳. جمع بندی

با توجه به تعریف قاعده فقهی می‌توان قاعده عقلی الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار را یک قاعده فقهی دانست؛ زیرا کبرای کلی است که با دلیل شرعی ثابت شده و بر مصادیق خود در ابواب مختلف فقه جریان دارد. براساس تعاریف واژگان قاعده مذکور، چنانچه میان شخص و امر یا نهی شارع مانعی - اعم از مانع عقلی، شرعی و قانونی - تحقق یابد که وی نتواند دستور شارع را امتثال کند و این تحقق مانع به علت سوء اختیار و منسوب به وی باشد هرچند که فرد مکره یا مضطر به عدم اتیان دستور خداوند گردد، این اکراه و اضطرار سبب رفع تکلیف نشده و علاوه بر استحقاق عقوبت، آثاری را به دنبال دارد.

۴. مستندات قاعده الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار

مستند به معنای سند، قباله و آنچه بدان استناد شود، است. (قرشی، ۱۴۱۲، ۳/۳۴۱) بنابراین، مراد از مستندات قاعده، یافتن خاستگاه دینی (قرآن، روایت، اجماع و عقل) قاعده است.

۴-۱. کتاب

اولین منبع تشریح احکام اسلامی، قرآن کریم است. (مشکینی، ۱۴۱۶، ص ۴۱۷) آیات زیادی در قرآن وجود دارد که می‌توانند دلیل قاعده مذکور باشند که در ذیل برخی از آیات بیان و تبیین می‌شود:

- آیه اول: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ»؛ همانا خداوند به کمترین

مقدار به کسی ظلم نمی‌کند، اما مردم خودشان به خود ظلم می‌کنند». (یونس: ۴۴)

تفاسیر مختلف بدین نکته اذعان دارند که دلالت آیه بر قاعده الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار صحیح بوده و با استناد به آیه یادشده می‌توان حجیت قاعده را اثبات کرد؛ زیرا آیه دلیلی

بر این مطلب است که بندگان در صدور افعال خویش آزاد و مختار هستند و سلب اختیار ایشان اگر مستند به خودشان باشد، عذر ساز نخواهد بود. بر این اساس آیه هشدار برای چنین افرادی است که با انجام اسباب عذاب، خود را مبتلا به گناه و گرفتار عذاب می‌کنند. (قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ۶۲/۶؛ امین اصفهانی، ۱۳۶۱، ۱۶۷/۶؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۱۶۹/۵) به عبارت دیگر، آیه به صراحت بیان می‌کند که هیچ ظلمی از طرف خداوند به بندگان نمی‌رسد و ظلمی که به افراد می‌رسد به سبب اعمال نادرستشان به خود ایشان نسبت داده شده است. در نتیجه، ظلم به معنای اعم آن (عذاب، فشار و مشقت) زمانی که به دلیل سوء اختیار مکلف و مستند به وی باشد، مانع از عذاب ایشان نمی‌گردد و پدیده‌ای جایز و مشروع است که معنی برای آن نیست (مصطفوی، ۱۴۲۱، ۱۷۰/۱).

آیه دوم: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا؛ قطعاً کسانی که [با ترك هجرت از دیار کفر و ماندن زیر سلطه کافران و مشرکان] بر خویش ستم کردند [هنگامی که] فرشتگان آنان را قبض روح می‌کنند به آنان می‌گویند: [از نظر دین داری و زندگی] در چه حالی بودید؟ می‌گویند: ما در زمین مستضعف بودیم. فرشتگان می‌گویند: آیا زمین خدا وسیع و پهناور نبود تا در آن [از محیط شرك به دیار ایمان] مهاجرت کنید، پس جایگاهشان دوزخ است و آن بد بازگشت گاهی است». (نساء: ۹۷)

به استناد آیه مذکور، دو حکم ذیل قابل برداشت است: یکی: حرمت اقامت شخص مستضعف در سرزمین کفر در صورتی که نتواند فرائض و شعائر دینی را در آن بلاد ادا کند و قادر بر هجرت باشد؛ (ب) وجوب هجرت وی به سرزمین‌های اسلامی در صورتی که قادر بر این امر باشد (مغنیه، ۱۴۲۱، ۲۵۸/۲). بنابراین، در صورتی که با وجود قدرت و توانایی هجرت نکنند عقاب خداوند شامل وی می‌شود؛ زیرا وی با سوء اختیار خویش انجام تکلیف را ممتنع ساخته است و امتناع به سبب اختیار، منافاتی با اختیار ندارد.

آیه سوم: «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ. فَأَعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فُسْحَقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ؛ و می گویند اگر ما [دعوت سعادت بخش آنان را] شنیده بودیم، یا [در حقایقی که برای ما آوردند] تعقل کرده بودیم در میان [آتش] اهل آتش سوزان نبودیم، پس به گناه خود اعتراف می کنند و مرگ و دوری از رحمت بر اهل آتش سوزان باد». (ملک: ۹ و ۱۰)

این آیات دلالت دارد بر اینکه علت جهنمی شدن افراد، عدم قدرت ایشان در اختیار راه صحیح است و این عدم قدرت، ناشی از رفتارهای مختارانه ایشان است. بنابراین، منافاتی با عقاب ایشان ندارد.

-آیه چهارم: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ. خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛ کافران را خواه بترسانی یا نترسانی تفاوتشان نکند، ایمان نمی آورند. خداوند بر دل هایشان و بر گوش شان مهر نهاده و بر روی چشمانشان پرده ای است و برایشان عذابی است بزرگ». (بقره: ۶ و ۷)

کفار را می توان به دو گروه تقسیم کرد: کفاری که به سبب تعصب در کفر و وجود، اندازشان بی فایده است و کفاری که از انذار و هدایت رسولان الهی - از پیامبران عليه السلام، امامان معصوم عليه السلام یا عالمان دین- بهره مند می شوند. هدایت و ارشاد، تخویف و انذار بهره ای به کافران متعصب نخواهد رساند؛ زیرا ایشان به دلیل کفری که انتخاب کرده اند با خداوند دشمنی می ورزند. در نتیجه ایشان همانند چهارپایان و حتی از ایشان مقام پست تر و گمراه تر هستند. نتیجه این گمراهی آن است که ایشان با قلب های خویش نمی توانند درک کنند، با گوش های قادر به شنیدن نمی باشند و با چشم هایشان عاجز از دیدن هستند. حال که ایشان به این مرتبه بالا در کفر رسیده اند، خداوند بر قلب، گوش و چشم ایشان مهر می زند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۵۲/۱). براساس بیان مذکور روشن می شود که از منظر شارع مقدس، اراده و اختیار اولیه کافران در استمرار و بقای کفرشان، مانعی برای عقوبت و منجزیت تکلیف به ایشان نیست و این امر همان مفاد قاعده الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار است (فاضل و قائمی، ۱۳۹۸، ص ۱۲۶).

آیه پنجم: «الَّذِينَ يَظَاهِرُونَ مِنكُم مِّن نِّسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَوَلَدَتْهُنَّ وَ أَنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ. وَ الَّذِينَ يَظَاهِرُونَ مِن نِّسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا ذَلِكَم تَوْعَظُونَ بِهِ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ؛ کسانی که از شما نسبت به همسرانشان ظهار می‌کنند (و می‌گویند: انت علیٰ کظهر امی؛ یعنی تو نسبت به من به منزله مادرم هستی) آنها هرگز مادرانشان نیستند. مادرانشان تنها کسانی هستند که آنها را به دنیا آوردند. آنها سخنی منکر و زشت و باطل می‌گویند و همانا خداوند بخشنده و آمرزنده است. کسانی که از همسران خود ظهار می‌کنند، سپس به گفته خود بازمی‌گردند باید پیش از آمیزش جنسی آنها با هم برده‌ای را آزاد کنند. این دستوری است که به آنان اندرز داده می‌شود و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است». (مجادله: ۲ و ۳)

یکی از اعمال حقوقی که در گذشته در میان زوجین وجود داشته است، مسئله ظهار است. این عمل حقوقی بدان معناست که اگر زوجی به زوجه خویش عبارت: «انت علیٰ کظهر امی؛ تو نسبت به من مانند پشت مادرم هستی» را بگوید، این عمل وی پیامدهایی را به دنبال دارد که عبارتند از: جدایی میان زوج و زوجه، حرمت رابطه زناشویی بین ایشان مگر اینکه زوج کفاره (یک بنده را آزاد کند یا دو ماه متوالی روزه بگیرد و یا به شصت مسکین اطعام دهد) را پرداخت کند. این عمل حقوقی در شرایطی حاصل می‌شود که احکام آن در کتب فقهی به صورت مفصل آمده است (انصاری، ۱۳۸۳، ص ۱۶۵). در زمان جاهلیت این عمل یکی از اشکال رایج طلاق بوده است که زوجین از زوجیت یکدیگر خارج نمی‌شوند و فقط ارتباط زناشویی بین ایشان حرام می‌شود. دین مبین اسلام چنین جدایی را حرام و برای نقض پیامدهای آن احکامی را تشریح کرد. در مقام تبیین ارتباط مسئله ظهار با قاعده الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار می‌توان گفت:

یکی از وظایف زوج در برابر زوجه ایفای وظایف زناشویی است. حال اگر ایشان با عملی مانند ظهار که مستند به سوء اختیارش است، خود را مضطر به ترک اتیان این واجب (ایفای وظایف زناشویی) کند، پیامدهای حاصل از عملش گریبانگیر وی خواهد شد که این پیامدها عبارتند از: حرمت عمل وی، رهایی از محذور، ترک ارتباط زناشویی با پرداخت کفاره و یا طلاق زوجه در

صورت عدم پرداخت کفاره. حال اگر زوج عمل ظهار را انجام دهد، ولی هیچ‌یک از دو راه پرداخت کفاره یا طلاق زوجه را انجام ندهد، زوجه حق دارد که در نزد حاکم شرع شکایت کند. حاکم در گام نخست زوج را حاضر می‌کند و به وی دستور می‌دهد تا در مدت سه ماه یکی از دو راه یاد شده را انتخاب کند تا بتواند خود را از حالت اضطرار خارج نماید. بعد از اتمام زمان مزبور، اگر زوج هیچ‌یک از راه‌ها را انتخاب نکرد، حاکم این حق را دارد تا وی را زندانی کند تا وی به اجبار یکی از دو راه را انتخاب نماید (نجفی، ۱۴۰۴، ۱۶۴/۳۳؛ محقق حلی، ۱۴۰۸، ۴۹/۳؛ موسوی خمینی، بی‌تا، ۳۵۶/۲؛ طباطبایی حکیم، ۱۴۱۰، ۳۳۱/۲).

هرچند که در زمان حاضر این عمل منسوخ شده است و در جوامع اسلامی مانند مسئله‌ای حقوقی مطرح نیست، اما به دو دلیل ذکر آن اهمیت دارد: الف) از آنجاکه مستند مسئله مزبور، آیات قرآن است قدمت کاربرد این قاعده در تشریح احکام حوزه خانواده مشخص می‌شود؛ ب) این مورد ثابت می‌کند که ظرفیت قاعده الامتناع بالاخرتیار لاینافی الاختیار در قرآن کریم، فقط برای بیان حکم تکلیفی حرمت مورد استفاده قرار نمی‌گیرد، بلکه می‌توان در پرتوی آن، ضمانت اجرای حقوقی این تخلف را نیز مشخص کرد. (حق خواه، ۱۳۹۳، ص ۶۶) در پرتوی این آیه می‌توان چنین نتیجه گرفت که روح قاعده در مسئله مذکور حاکم است و جریان دارد؛ هرچند که به سبب وجود ادله نقلی، نوبت به استناد به قاعده نرسیده است.

آیه ششم: «لِّلَّذِينَ يُؤَلُّونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرِيصَ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَأَوْ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ؛ برای کسانی که به ترك همخوابگی با زنان خود سوگند می‌خورند [ایلاء] چهار ماه انتظار [و مهلت] است [که در ضمن این چهار ماه وضع خود را با همسر خویش از نظر زندگی و طلاق روشن سازند] اگر در این فرصت بازگشت کنند [چیزی بر آنها نیست]؛ زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است و اگر تصمیم به جدایی گرفتند [آن هم با شرایطش مانعی ندارد]؛ زیرا خداوند شنوا و داناست». (بقره: ۲۲۶ و ۲۲۷)

مسئله ایلاء یکی دیگر از مصادیق قاعده الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار است. مراد از ایلاء، قسم یادکردن است. بدین توضیح که زوج برای زجر و آزار زوجه قسم یاد می‌کند که برای همیشه یا زمان معینی (بیش از چهار ماه) با وی نزدیکی نکند. قانون مذکور نیز یکی از قوانین دیگری است که بعد از نزول دین اسلام به نفع زنان منسوخ شد. مضمون آیات بیان شده این است: «زوجی که ایلاء می‌کند یا باید به زوجه رجوع کند و یا از وی جدا شود». این عمل حقوقی نیز مانندظهار یکی از موارد جریان قاعده الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار در حوزه تشریح احکام اسلامی است؛ زیرا فرد ایلاء‌کننده به سبب سوء اختیار خویش، مانعی شرعی در مسیر اتیان تکالیف خود ایجاد کرده است، اما شارع محترم مسئولیت‌های حقوقی و کیفری را بر این اضطرار، مترتب می‌گرداند و نحوه دخالت حاکم در حریم خصوصی زوجین را بیان می‌کند (حق خواه، ۱۳۹۳، ص ۶۶). توجه بدین نکته نیز ضروری است که اضطرار اختیاری ناشی ازظهار و ایلاء نه تنها در حوزه فقه خانواده به کار گرفته می‌شود، بلکه در حوزه احکام جزایی نیز کاربرد بسیاری دارد. برای مثال اگر زوجظهار یا ایلاء کند و در این ایام، زنا را مرتکب شود زنا وی زنا محصن خواهد بود. درواقع، مانعیت وی از رابطه زناشویی با همسر سبب عدم تحقق عنوان زنا محصن و تخفیف مجازات وی نخواهد بود (طبسی، بی تا، ص ۲۳۸).

آیه هفتم: «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلَ بِهِ لَعَبْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ جز این نیست که مردار را و خون را و گوشت خوک را و آنچه را که به هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن بخوانند، بر شما حرام کرد، اما کسی که ناچار شود هر گاه که بی میلی جوید و از حد نگذراند، گناهی مرتکب نشده است، که خدا آمرزنده و بخشاینده است». (بقره: ۱۷۳)

کلمه باغی در روایات، به فرد خروج‌کننده بر امام عادل و کلمه عادی به فرد راهزن یا کسی که به قصد لذت به شکار می‌رود، نه به قصد شکار برای خانواده اش معنا شده است. براساس آیه، چنانچه فرد باغی یا عادی مضطر به خوردن مردار شود، عمل حرامی را انجام داده و مستحق عقوبت است. برخی در مقام تفسیر آیه گفته‌اند که چنین فردی به هیچ عنوان نباید برای حفظ

جان خود از این عمل حرام استفاده کند؛ زیرا وی به سبب سوء اختیار، خود را در چنین شرایطی قرار داده است. نمی‌توان نفس چنین افرادی را محترم شمرد و وقتی نفس ایشان، محترم محسوب نباشد، حکم حرمت به قوت خود پابرجاست. (طوسی، بی‌تا، ۸۶/۲)

آیه هشتم: «فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ پس هر که در گرسنگی بی‌چاره ماند بی‌آنکه قصد گناه داشته باشد، بداند که خدا آمرزنده و مهربان است.» (مائده: ۳)

مخمصه از ماده خص (بر وزن لمس) به معنی فرورفتگی است. همچنان به معنای گرسنگی شدیدی که باعث فرورفتگی شکم می‌شود نیز آمده است؛ خواه به هنگام قحطی باشد یا به هنگام گرفتاری شخصی. «غیر متجانف لاثم» به معنی آن است که فرد تمایل به گناه نداشته باشد و این عبارت یا برای تأکید مفهوم اضطرار آمده و یا به منظور آن است که به هنگام ضرورت، زیاده‌روی در خوردن گوشت حرام نکند و آن را حلال نشمرد و یا آنکه مقدمات اضطرار را خودش فراهم نکرده باشد و یا آنکه در سفری که برای انجام کار حرامی درپیش گرفته، گرفتار چنان ضرورتی نشود و همچنین ممکن است همه این معانی از این عبارت منظور باشد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ۲۷۲/۴)

در مقام جمع‌بندی مستندات قرآنی می‌توان گفت: الف) محتوای قاعده الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار از منظر قرآن کریم مورد تأیید است؛ ب) جریان این قاعده حاکم بر قاعده اضطرار شده و دایره آن را ضیق می‌کند؛ ج) جریان قاعده علاوه بر ثبوت عقاب، سبب جریان احکام دیگری نیز می‌شود.

۴-۲. سنت

سنت، دومین منبع برای استنباط احکام شرعی است. با رجوع به روایات اسلامی می‌توان روایاتی را یافت که با قاعده الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار مرتبط هستند.

روایت اول: «قَالَ عَبْدُ الْعَزِيزِ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا مَعْنَى قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ - فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ قَالَ الْعَادِي السَّارِقُ وَالْبَاغِي الَّذِي يَبْغِي الصَّيْدَ بَطْرًا أَوْ لَهَاوًا لَا لِيَعُودَ بِهِ عَلَى

عِيَالِهِ لَيْسَ لَهُمَا أَنْ يَأْكُلَا الْمَيْتَةَ إِذَا اضْطُرَّ هِيَ حَرَامٌ عَلَيْهِمَا فِي حَالِ الْإِضْطِرَارِ كَمَا هِيَ حَرَامٌ عَلَيْهِمَا فِي حَالِ الْإِخْتِيَارِ وَ لَيْسَ لَهُمَا أَنْ يَقْضِرَا فِي صَوْمٍ وَلَا صَلَاةٍ فِي سَفَرٍ؛ عبدالعظيم حسنی گوید: از امام جواد علیه السلام پرسیدم که معنای آیه: «فمن اضطر غير باغ ولا عاد» چیست؟ ایشان فرمود: عادی، دزد است و باغی کسی است که برای خوشگذرانی به دنبال صید رود نه آنکه برای خانواده خویش خواهان صید باشد. چنانچه این دو فرد مضطر به خوردن مردار شوند، این عمل همان طور که در حال اختیار بر ایشان حرام است در حال اضطرار نیز حرام است. چنین افرادی برایشان جایز نیست که در چنین سفرهایی روزه نگیرند یا نمازشان را شکسته بخوانند». (صدوق قمی، ۱۴۱۳، ۳/۳۴۴)

-روایت دوم: در روایتی مشابه روایت بالا، امام علیه السلام این گونه باغی و عادی را معنا می‌کند: «الْبَاغِي الَّذِي يَخْرُجُ عَلَى الْإِمَامِ وَالْعَادِي الَّذِي يَقْطَعُ الطَّرِيقَ لَا تَجِلُّ لَهُ الْمَيْتَةُ؛ باغی کسی است که بر امام خروج کند و عادی راهزن است. بر این دو خوردن مردار جایز نیست». (کلینی، ۱۴۰۷، ۲۶۵/۶)

-روایت سوم: «وَقَدْ رَوَى أَنَّ الْعَادِي اللَّصُّ وَالْبَاغِي الَّذِي يَبْغِي الصَّيْدَ لَا يُجُوزُ لَهُمَا التَّقْصِيرُ فِي السَّفَرِ وَلَا أَكْلُ الْمَيْتَةِ فِي حَالِ الْإِضْطِرَارِ؛ عادی، دزد و باغی کسی است که [از روی ستم] به دنبال صید برود. بر این افراد، شکستن نماز و خوردن مردار در سفرشان جایز نیست». (مجلسی اصفهانی، ۱۴۱۰، ۶۲/۱۳۶)

باتوجه به روایات بیان شده می‌توان گفت که در مورد شخصی که مضطر عادی است ملاک جواز اکل میته وجود دارد، اما اگر فرض اضطرار مستند به سوء اختیار شخص باشد، تمام احکام شخص غیر مضطر بر وی جریان می‌یابد. در واقع معصوم علیه السلام در مقام توضیح احکام شخص مضطر درصدد است تا از این تصور غلط جلوگیری کند که مطلق اضطرار رافع حکم و عقاب نیست، بلکه باوجود بغی و عدوان، حکم حرمت به قوت خود باقی خواهد ماند. در نتیجه می‌توان خاطر نشان کرد که این روایات به دلالت مطابقی، دلالت بر مفاد قاعده الامتناع بالاخترار لا ینافی الاختیار دارد.

-روایت چهارم: «وَرَوَى السَّكُونِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ كَانَ قَوْمٌ يَشْرَبُونَ فَيَسْكُرُونَ فَيَتَّبِعُجُوا بِسَكَكَيْنِ كَانَتْ مَعَهُمْ فَرَفَعُوا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَسَجَنَهُمْ فَمَاتَ مِنْهُمْ رَجُلَانِ وَبَقِيَ رَجُلَانِ فَقَالَ أَهْلُ الْمُقْتُولِينَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَقْدَهُمَا بِصَاحِبِينَا فَقَالَ عَلِيٌّ ع لِلْقَوْمِ مَا تَرَوْنَ فَقَالُوا نَرَى أَنْ تُقِيدَهُمَا فَقَالَ عَلِيٌّ ع لَعَلَّ ذَيْنِكَ اللَّذَيْنِ مَاذَا قَتَلَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ قَالُوا لَا نَدْرِي فَقَالَ عَلِيٌّ ع بَلْ أَنَا أَجْعَلُ دِيَةَ الْمُقْتُولِينَ عَلَى قَبَائِلِ الْأَزْبَعَةِ فَأَحُدُ دِيَةَ جِرَاحَةِ الْبَاقِينَ مِنْ دِيَةِ الْمُقْتُولِينَ؛ سكوني گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: تنی چند باده نوشیدند و مست گشتند و به جان هم افتادند و با کارد و چاقویی که به همراه داشتند شکم و یا بعضی اعضاى هم را دریدند. آنان را به نزد امیر مؤمنان علی عليه السلام بردند. حضرت عليه السلام فرمان داد آنان را بازداشت کردند. دو تن از ایشان در اثر زخمی که خورده بودند، جان سپردند و دو تن دیگر باقی ماندند. خویشان دو مقتول از آن حضرت عليه السلام خواستند که آنها را قصاص کند. آن حضرت از حاضران پرسید: نظرتان چیست؟ گفتند: قصاص، فرمود: احتمال نمی‌دهید که شاید آن دو تن متوفی، خود هر يك قاتل دیگری بوده است؟ گفتند: ما نمی‌دانیم. آن گاه امام عليه السلام فرمود: بلی من دیه آن دو مقتول را بر طائفه همه چهار تن می‌نهم و از هر چهار قبیله به سهم می‌ستانم و دیه زخم‌های این دو تن زنده را برای آنان کسر کرده و باقی را به خویشان آن دو مقتول می‌پردازم». (صدوق قمی، ۱۴۱۳، ۱۱۸/۴)

از ظاهر روایت مذکور به دست می‌آید با اینکه این افراد شرب خمر نموده، از وضعیت طبیعی هوشیاری خارج شده بودند و نزاع در حالت سکران و مستی ایشان رخ داده است، اما با این وجود نیز اگر قاتل بودن دو فردی که در نزاع زنده مانده بودند برای حضرت علی عليه السلام روشن می‌شد، به طور قطع، ایشان حکم به قصاص می‌داد. چنین نتیجه‌ای در روایت از قید: «لَعَلَّ ذَيْنِكَ اللَّذَيْنِ مَاذَا قَتَلَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ» قابل برداشت است. براین اساس این گونه می‌توان استدلال کرد که صرف چنین قتلی، آثاری را به دنبال دارد و عدم هوشیاری در فرض مذکور که مستند به سوء اختیار قاتلان است، تأثیری در اصل مسئولیت جبران دماء نداشته است؛ زیرا امتناعی که ناشی از سوء اختیار باشد، منافاتی با اختیار ندارد و منشأ پیامد است. روایت مذکور به دلالت التزامی بر

مفاد قاعده دلالت دارد؛ زیرا بیان حکم مذکور مبتنی بر پذیرش مفاد قاعده است. در نتیجه، قاعده الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار در فرض مذکور جریان دارد و اگر لوث ایجاد نمی‌شد، حتی می‌توانست یا عث حکم شدیدتری نیز شود. تنزل حکم از قصاص به دیه در اثر تشکیک حضرت در اختیار نزاع‌کنندگان نیست، بلکه به سبب اثر عدم قابلیت تعیین قاتل است.

۴-۳. اجماع

اتفاق بر این اصل عقلی، امری اجماعی در نزد اندیشمندان علم اصول است و ایشان بدین قاعده در مسائلی مانند اجتماع امر و نهی تمسک جسته‌اند. (مصطفوی، ۱۴۲۱، ۷۰/۱؛ بدری، ۱۴۲۸، ص ۲۱۶) به نظر می‌رسد منشأ تسالم اصحاب آن است که مستند این قاعده، دلیل عقلی است. بنابراین، همه عقلا به استحقاق عقاب مکلفی که اقدام به نافرمانی کند، اذعان دارند (حق خواه، ۱۳۹۳، ص ۵۹).

۴-۴. عقل

مراد از مستندات عقلی، مستنداتی در برابر نقل است. چنین مستنداتی شامل: معرفت‌های فطری، تحلیل‌ها و یافته‌های عقلانی نظری و یافته‌های علوم تجربی است. (عابدی، ۱۳۹۰، ص ۵۹) مستند عقلی برای قاعده الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار به شرح ذیل است:

یکی از شرایط در جعل اصل تکلیف و تنجزیت یافتن آن نسبت به مکلف و در نتیجه، ترتب مسئولیت و عقاب، قدرت است که می‌توان دو دلیل بر این امر بیان کرد: الف) یکی از اموری که عقل بدان حکم می‌کند، قبیح بودن تکلیف به غیرمقدور است. براین اساس مواخذه مکلفی که نسبت به ترك فعل واجب یا اتیان فعل حرام از اختیار برخوردار نیست از منظر عقل قبیح است. ب) داعی و محرك به سوی اتیان امر مولی خطابات شرعیه است. بنابراین، ضروری است تا برانگیختن به سمت اتیان یا عدم اتیان فعل، امری مختارانه باشد. بر همین اساس، خطابات شرعیه نسبت به شخص ممتنع ذاتی یا غیرمقدور وارد نمی‌شود؛ زیرا این خطابات در وی انگیزه و تحریکی به سوی اتیان امر از نظر فعل یا ترك آن ندارد. (فاضل و قائمی، ۱۳۹۸، ص ۱۲۶)

ذکر این نکته ضروری است که عدم قبح و عدم انبعاث زمانی محقق می شود که امتناع و عدم قدرت متأثر از اراده و اختیار ممکن به سبب ترك یا انجام مقدمات نباشد، بلکه امتناع و عدم قدرت مطلق باشد، پس اگر امتناع از روی اختیار باشد، شاهد صدور حکم به قبیح بودن از سوی عقل نسبت به مؤاخذه ملکف قادر به دلیل اراده و قدرت اولیه نیست؛ زیرا تولید انبعاث متأثر از خطابات شرعی نسبت به وی محقق خواهد بود. بنابراین، امتناع و عدم قدرت بر فعل واجب یا ترك حرام به دلیل ترك مقدمات واجب و یا ارتکاب مقدمات حرام مانند عدم تهیه مقدمات سفر برای انجام حج واجب و حضور در میقات یا کسی که با علم و اراده اولیه وارد محیط غصبی شده است با صحت عقوبت و فعلیت و منجزیت تکلیف نسبت به وی منافاتی ندارد. عقل حکم می کند که عجز و ناتوانی از امتثال امر مولی هرگاه از روی تعمد و اراده مخالفت با امر مولا باشد سبب سقوط تکلیف نمی شود، بلکه این نوع رفتار مکلف در اعمال اراده بر ترك واجب یا انجام مقدمات یا انجام حرام، سبب مخالفت با امر مولی و در نهایت موجب پیدایش استحقاق عقاب است. در این امر فرقی نمی کند که اصل فعل واجب یا انجام فعل حرام باشد و یا آنکه این عجز از راه ترك و یا اتیان مقدمات حرام رخ داده باشد. (فاضل و قائمی، ۱۳۹۸، ص ۱۲۶) براساس مطالب مذکور، عمده ترین دلیل که باید برای مدرک قاعده بیان شود حکم عقل است. این قاعده در نزد عقلا از اموری است که هیچ شبهه ای در آن نیست (مصطفوی، ۱۴۲۱، ۶۹/۱). مقدمات قیاس مستقل عقلی در اینجا عبارت است از:

- کسی که با سوء اختیارش اطاعت از شارع را بر خود ممتنع کند، تسبیب به مخالفت با شارع کرده است؛

- عقل، تسبیب به مخالفت با شارع را مانند مخالفت با وی قبیح می داند؛ زیرا الامتناع بالاختیار لایافی الاختیار؛

- براساس قانون ملازمه هر آنچه که عقل به قبح آن حکم کند شرع نیز به قبح آن حکم می کند. بنابراین، تسبیب به مخالفت با شارع به حکم عقل قبیح و شرعاً حرام است؛

- حکم عقل حجت است، پس این حکم کلی فقهی (حرمت تسبیب به مخالفت) حجت است (حق خواه، ۱۳۹۳، ص ۵۹).

بنابراین، برخی از فقها بیان می‌گویند یکی از قواعدی که نزد صاحبان خرد، امری مسلم است قاعده الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار عقاباً لا تکلیفاً است. (طباطبایی قمی، ۱۴۱۵، ۲۴/۱)

۵. نتیجه‌گیری

یکی از قواعد عقلی که به کار بستن آن در حوزه فقه اسلامی آثار عدیده‌ای را به دنبال خواهد داشت، قاعده الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار است. بدین معنا که: هرگاه دستوری - اعم از امر یا نهی - از سوی شارع مقدس صادر شد مکلف موظف به اتیان است. حال گاه امری مانع از امتثال می‌شود و قدرت مکلف را از وی سلب می‌کند و وی را عاجز نسبت به انجام تکلیف قرار می‌دهد. این مسئله خود دو فرض دارد: یکی اینکه عجز حاصل شده ناشی از امری خارجی غیر از سوء اختیار مکلف است؛ دیگر اینکه عجز حاصل شده ناشی از سوء اختیار مکلف است. حالت نخست، رافع تکلیف بوده و عدم امتثال، عقابی را در پی نخواهد داشت، اما حالت دوم چون مستند و منسوب به رفتارهای سوء مکلف و اراده وی است این اضطرار و عجز مانع از تحقق استحقاق عقاب و منجزیت تکلیف نمی‌شود؛ زیرا منافاتی با شرطیت قدرت که از شرایط منجزیت است، نمی‌باشد؛ زیرا الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار. به موجب این قاعده عقلی، امتناعی که به سبب سوء اختیار حاصل شود منافاتی با اختیار ندارد و همان‌طور که فرد در حالت اختیار مسئول شناخته می‌شود در حالت اضطراری که ناشی از سوء اختیار باشد نیز مسئول است.

حال ضروری است تا بررسی شود آیا برای این قاعده عقلی می‌توان مستندات یا مؤیداتی در منابع اسلامی یافت یا خیر. با تتبع در آیات قرآن کریم بدین نکته می‌توان دست یافت که: الف) مؤیدات فراوانی در آیات برای قاعده مذکور یافت می‌شود؛ ب) حکومت این قاعده بر قاعده اضطرار یا اکراه، سبب تزییق دامنه دو قاعده یادشده می‌گردد؛ ج) جریان قاعده در برخی مصادیق علاوه بر ثبوت عقاب، زمینه‌ساز جریان قواعد دیگر نیز خواهد شد. برخی از روایات اسلامی نیز

به طور غیر صریح و ضمنی بدین قاعده پرداخته و آن را تبیین کرده‌اند. اجماعی در مورد قاعده یاد شده وجود ندارد مگر آنکه علمای اسلامی بر اینکه مستند این قاعده دلیل عقلی است، اجماع کرده‌اند و اذعان به استحقاق عقوبت در فرض مذکور دارند. براساس مطالب مذکور می‌توان گفت یگانه امری که صلاحیت دارد تا به عنوان مستند قاعده مذکور مطرح شود، عقل است. این قاعده در نزد عقلا از اموری است که هیچ شبهه‌ای در آن نیست.

فهرست منابع

* قرآن کریم

۱. ابن زکریا، ابوالحسنین احمد بن فارس (۱۴۰۴). معجم مقائیس اللغة. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
۲. ابن منظور، ابوالفضل، و جمال الدین، محمد بن مکرم (۱۴۱۴). لسان العرب. لبنان: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
۳. اصفهانی، حسین بن محمد راغب (۱۴۱۲). مفردات الفاظ القرآن. لبنان: دارالعلم.
۴. اصفهانی، مجلسی دوم، و محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۱۰). بحار الأنوار. بیروت: مؤسسه الطبع و النشر.
۵. اصفهانی، نصرت امین (۱۳۶۱). مخزن العرفان فی تفسیر قرآن. تهران: نهضت زنان مسلمان.
۶. العسکری، ابوهلال الحسن بن عبدالله (۱۴۱۲). معجم الفروق اللغویه. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۷. انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۳۸۳). مطارح الانظار (طبع جدید). قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۸. بدری، تحسین (۱۴۲۸). معجم مفردات اصول الفقه المقارن. تهران: فرهنگ مشرق زمین.
۹. جمعی از مؤلفان (بی‌تا). مجله فقه اهل بیت (فارسی). قم: مؤسسه دایره‌المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع).
۱۰. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰). الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیه. بیروت: دارالعلم للملایین.
۱۱. حق خواه، منیر (۱۳۹۳). کاربرد قاعده امتناع ناشی از سوء اختیار در حوزه فقه خانواده. نشریه مطالعات راهبردی زنان، ۶۶ (۱۷)، ۸۴-۴۷.
۱۲. حمیری، نشوان بن سعید (۱۴۲۰). شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلام. بیروت: دارالفکر المعاصر.
۱۳. سبزواری، سید عبدالعلی (۱۴۱۳). مهذب الاحکام (للسبزواری). قم: مؤسسه المنار.
۱۴. سعدی ابوجیب (۱۴۰۸). القاموس الفقہی لغه و اصطلاحا. دمشق: دارالفکر.
۱۵. شاهرودی، محمود هاشمی، و جمعی از پژوهشگران (۱۴۲۳). موسوعه الفقه الاسلامی طبقاً لمذهب اهل البیت (ع). قم: مؤسسه دایره‌المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع).
۱۶. شاهرودی، محمود هاشمی، و جمعی از پژوهشگران (۱۴۲۶). فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت (ع). قم: مؤسسه دایره‌المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع).
۱۷. شهابی، محمود (۱۳۳۲). قواعد فقه. تهران: دانشگاه تهران.
۱۸. شیخ طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۳۸۷). المبسوط فی فقه الإمامیه. تهران: المکتبه المرتضویه لإحياء الآثار الجعفریه.

۱۹. شیخ طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۳۸۹). التبیان فی تفسیر القرآن. قم: مؤسسه آل‌البتین علیهم السلام.
۲۰. طاهری، حبیب‌الله (۱۴۱۸). حقوق مدنی (طاهری). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۲۱. طباطبایی حکیم، سید محسن (۱۴۱۰). منهاج الصالحین (المحشی للحکیم). بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
۲۲. طباطبایی قمی، حسن (۱۴۱۵). کتاب الحج (للقمی، السید حسن). قم: مطبعه باقری.
۲۳. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۹۰). المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
۲۴. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۲۵. طبسی، نجم‌الدین (۱۴۱۶). النفی و التغریب فی مصادر التشريع الاسلامی. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۲۶. طرابلسی، ابن براج، و قاضی، عبدالعزیز (۱۴۰۶). المهذب (لابن البراج). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۲۷. طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۴۰۷). تجرید الاعتقاد. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۲۸. عابدی، سید غلام حسین (۱۳۹۰). عقل به عنوان منبع استنباط احکام شرعی (قسمت اول). نشریه اندیشه تقریب، ۲۷(۷)، ۸۴-۶۵.
۲۹. فاضل، محمدصادق، و قائمی، محمدجواد (۱۳۹۸). بررسی قاعده الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار. نشریه مبانی فقهی حقوق اسلامی، ۲۴(۱۲)، ۱۳۹-۱۱۹.
۳۰. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰). کتاب العین. قم: نشر هجرت.
۳۱. قرشی، سید علی اکبر (۱۴۱۲). قاموس قرآن. تهران: دارالکتب الإسلامیه.
۳۲. قنبری، محمدرضا (۱۳۷۲). مجموعه مقالات حقوقی. تهران: کتابخانه گنج دانش.
۳۳. قنواتی، جلیل، محقق داماد، سید مصطفی، و وحدتی شبیری، سید حسن، و عبدی پور فرد، ابراهیم (۱۳۷۹). حقوق قراردادها در فقه امامیه. تهران: انتشارات سمت.
۳۴. محقق ثانی، علی بن حسین عاملی (۱۴۱۴). جامع المقاصد فی شرح القواعد. قم: مؤسسه آل‌البتین علیهم السلام.
۳۵. محقق حلی، نجم‌الدین جعفر بن حسن (۱۴۰۸). شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۳۶. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۱). تفسیر نمونه. تهران: دارالکتب الإسلامیه.
۳۷. یزدی، سید مصطفی محقق داماد (۱۳۹۰). بررسی فقهی حقوق خانواده - نکاح و انحلال آن. تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
۳۸. حسینی، سید محمد مرتضی (۱۴۱۴). تاج العروس من جواهر القاموس. بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
۳۹. خمینی، سید روح‌الله موسوی (۱۳۶۸). تحریر الوسیله. قم: مؤسسه مطبوعات دارالعلم.
۴۰. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۱۳). من لا یحضره الفقیه. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۴۱. قمی مشهدی، محمد (۱۳۶۸). تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
۴۲. کلینی، ابوجعفر، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷). الکافی (ط - الإسلامیه). تهران: دارالکتب الإسلامیه.

۴۳. مازندرانی، علی اکبر سیفی (۱۴۲۵). مبانی الفقه الفعال فی القواعد الفقهیه الأساسیه. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۴۴. مراغی، سید میر عبدالفتاح بن علی حسینی (۱۴۱۷). العناوین الفقهیه. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۴۵. مشکینی، میرزا علی (۱۴۱۶). اصطلاحات الاصول و معظم ابحاثها. قم: نشر الهادی.
۴۶. مشکینی، میرزا علی (۱۴۱۶). مصطلحات الفقه. قم، مؤسسه دارالحدیث العلمیه و الثقافیه.
۴۷. مصطفوی، سید محمدکاظم (۱۴۲۱). القواعد الفقهیه. قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجامعه المدرسین.
۴۸. نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴). جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

